

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نشریه پیشرو شماره ۴۲

۱۴ مارچ ۲۰۱۲

والستریٹ را ویران باید کرد!

از چندی بدینسو حرکتی موسوم به «جنبش اشغال والستریٹ» شهرهای بزرگ امریکا را درنور دیده است و انعکاس وسیع تلاش های این حرکت در رسانه های منتقد دولت های سرمایه داری غرب نشان می دهد که افراد و جریان های متعددی هم به آن امید بسته اند. این حرکت از جهاتی واقعاً جدی است مثلاً این که در مرفه ترین کشور جهان که بزرگ ترین فاصله طبقاتی را دارد، صورت می گیرد. ثانیاً، با وجود همه تلخ کامی ستم کشان و محرومان، امریکا خلاف کشورهای نظیر فرانسه و یونان و انگلستان شاهد کمترین روحیه مقاومت و عصیان طبقات نادار جامعه بوده است.

این حرکت با دو شعار اصلی «والستریٹ را اشغال کنید» و «ما ۹۹ فیصد هستیم» و نیروهای اجتماعی ناهمگون از ستاره های میلیونر هالیوود تا محصلان به ستوه آمده پا به میدان گذاشت. مهم ترین مشخصه «اشغال والستریٹ» شکل گیری این حرکت پس از تداوم بحران اقتصادی امریکا و به خصوص ورشکست شدن نهادهای مالی و اعتباردهی امریکا است. به همین دلیل هم اعتراض در برابر تسلط بی قید و شرط والستریٹ بر اقتصاد امریکا در محراق فعالیت این حرکت باقی مانده است. در آستانه ورشکست شدن قسمت اعظم بانک ها، دولت امریکا با تزریق بیش از یک تریلیون دلار به دست آمده از مالیات به کمک این بانک ها شتافت. دولت امریکا که در شعار، سنگ بازار آزاد را به سینه می زند و همیشه آن را از طریق صندوق بین المللی پول (آی ام اف) و بانک جهانی بر کشورهای فقیر تحمیل کرده است، و در عمل با خصوصی کردن ثروت و اجتماعی کردن فقر حامی سرسخت شرکت ها بوده است، روزانه نیم میلیارد دلار به سرمایه دارانی سوبسید می پردازد که در سکتور زراعت سرمایه گذاری کرده اند. از طرف دیگر ملیتاریزم امریکا که بودجه اش به تنهایی از مجموعه بودجه نظامی تمامی کشورهای جهان بیشتر است و سود حاصله از مصرف نظامی سالیانه امریکا که بالغ بر یک تریلیون دلار می گردد، به جیب کمپنی های اسلحه سازی و امنیتی می رود، آنچه نصیب کارگران و محرومان جامعه امریکا می گردد کشته شدن فرزندان شان در جنگ های توسعه طلبانه امریکا است. این ملیتاریزم، امریکا را به حامی دولت های ضد مردمی مبدل کرده و از هر شش وتوی ایالات متحده در شورای امنیت ملل متحد، پنج آن در دفاع از حکومت های ضد دموکراتیک و سرکوبگر بوده است. دولت امریکا در حالی که جامعه مدنی و انجوزیم را به مثابه سوغات

امریکائی در کشورهای عقب مانده ترویج می دهد تا توانسته است اتحادیه های کارگری را که به معیشت کارگران و بیکار شدگان می رسد در داخل امریکا نابود کرده است.

باور کلی بر این است که با وجود پیچیدگی و وسعت بحران اقتصادی جاری امریکا که پس از بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بزرگترین بحران اقتصادی این کشور است، امریکا و غرب، این بحران را پشت سر خواهد گذاشت. نه تنها این، بلکه کاپیتالیسم امریکا در فقدان جنبش های کارگری و بدیل سیاسی این بحران را به فرصتی برای ثروت اندوزی مبدل کرده است و ثروتمندتر شده است و امریکا امروز بالاترین رقم میلیاردرهای جهان را دارا می باشد. همان طوری که این بحران هم نشان داد، دم و دستگاه تبلیغاتی کاپیتالیسم با ظاهر شدن اولین نشانه های بحران اقتصادی در نهادهای مالی و رهنی، وجود بحران را انکار کرد و آن را مشکلات مقطعی و گذرا خواند اما وقتی بحران به جایی رسید که نمی شد دیگر آن را نادیده گرفت، دامنه بحران را چنان وسیع و در ساحاتی جلوه داد که واقعاً در آن بحران وجود نداشت، و به این بهانه زمینه خصوصی سازی خدماتی از قبیل پسته رسانی را فراهم ساخت.

تا جایی که دیده شده حرکت اعتراضی «اشغال والستریت» اصلاً کابوسی برای نظام سرمایه داری نبوده است و حتی گفته می شود که از حمایت چندین میلیارد امریکائی نیز بهره مند بوده و منعکس کننده تضادها میان سرمایه مالی و سرمایه تولیدی است. جیمی کارتر هم این حرکت را مؤثر دانسته است. پس بجا خواهد بود اگر به عنوان مهم ترین سؤال پرسیده شود که معترضان چرا نیویارک را برای آغاز و تمرکز اعتراضات خویش انتخاب کردند؟ آیا به این دلیل است که نیویارک شهر زردترین شیطان و نماد عریان سرمایه بی رحم است یا این که این شهر با خیابان والستریتش نماد مسلط ترین بخش سرمایه یعنی سرمایه مالی است؟ نیویارک مرکز سیستم بانکداری و سرمایه مالی، محل بازار بورس امریکا و مقر شرکت هائی از قبیل جی پی مورگان چیس، سیتی گروپ، مورگان ستنلی، مریل لینچ و لیمن برادرز است و بهشت روی زمین مورگان ها و راکفلرهاست که با ابله دست و عرق جبین صدها هزار مهاجر اروپائی و آسیائی آباد گشته است.

در حالی که سرمایه داری امریکا کماکان با بحران موجود دست و پنجه نرم می کند و آرام آرام نشانه هائی از کمتر شدن رکود اقتصادی به چشم می خورد، اما در این مدت با مبارزه جدی و اعتراضات سازمان یافته از سوی تھی داستان جامعه مواجه نشده است. دولت امریکا که به مثابه پاسدار منافع شرکت های بزرگ انحصاری دارای منظم ترین و مجهزترین دولت و ماشین سرکوب و تطمیع و دستگاه تبلیغاتی وسیع است، در وجود «اشغال والستریت» با جریان روبرو است که به نداشتن رهبری واحد مباحثات می کند. هرچند که «اشغال والستریت» در موردی هم حاکی از آگاهی و قاطعیت بود، مثلاً وقتی معترضان بیرق امریکا را که بی شبهه نماد قلدری است در شهر آکلند آتش زدند، سیلی جانانه به روی سردمداران شوونیست امریکا حواله کردند. از دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر و میراث خوار رونالد ریگان به آتش کشیدن بیرق امریکا عین ارتکاب جرم است. همچنین موضع گیری صریح به ضد جنگ های امریکا در اقصی نقاط جهان بخش لایتجزای این حرکت بوده است چون بانکداران نیویارک در تبنائی با پنتاگون بیشترین سود را از جنگ افروزی های واشنگتن می برند.

اما دو مسأله نهایت مهم نشاندهنده برداشت انحرافی این حرکت است: اول این که سر دادن شعار «اشغال والستریت» آرزوی احیای کاپیتالیسم «پاک و ستره» و پویای قرن هجدهم است، زمانی که کاپیتالیسم نیروی پیشرو بود که برج و باروی لرزان فیودالیسم را ویران کرد و از طرف دیگر نوعی تلاش برای جدا دانستن سرمایه مالی از بدنه کاپیتالیسم و قرار دادن آن در مقابل سرمایه های تولیدی و تجاری است. اقبال متعدد جامعه و به خصوص

قشر خرده بورژوازی به عنوان مبلغ اصلی کاپیتالیسم همیشه بر نهادهای سرمایه مالی تاخته چون بدون داشتن پشتوانه و تنها با ارائه اعتبارات سود می جوید و بی قاعده بازی می کند. شعار «والستریت را اشغال کنید» همچنین این سؤال را بی جواب می گذارد که با مشت آهنین کاپیتالیسم مثل پنتاگون چه باید کرد؟ مبلغان سرسخت سرمایه داری در دوصد سال گذشته بر «دست نامرئی بازار» بوسه زده اند، اما دانسته فراموش می کنند که به قول معروف از آستین این دست نامرئی، در حقیقت مشت آهنین پنتاگون و ناتو و .. عمل می کند.

از این که بگذریم به شعار عامه پسند و مردم فریب «ما ۹۹ فیصد هستیم» می رسمیم که همه مرزها و فاصله های طبقاتی را مسخ و مخدوش می کند. در این شکی نیست که سی و سه فیصد ثروت امریکا در تصاحب یک فیصد ثروتمند فوق العاده یا سوپر ریچ امریکا است اما درک این واقعیت هم دشوار نیست که ۹۹ فیصد متباقی فوراً شامل اردوگاه تهی دستان نمی گردند بلکه به نسبت های متفاوت از ثروت موجود در جامعه سود می برند. ثروتمندان غارتگر برای تداوم بخشیدن به غارتگری به دستگاه پولیس و زندان و اردو و محاکم و دستگاه های تبلیغاتی و آموزشی مثل رسانه ها، پوهنتون ها، مکاتب و کلیساها نیاز دارند و افرادی که در این بخش کار می کنند حامی منافع ثروتمندان اند نه جزئی از تهی دستان جامعه. در این روزها محکمه ای مضحک در ایالت نیو مکسیکوی امریکا، زنی را به اتهام دزدیدن یک کدو به ارزش دو دالر محاکمه می کند، تنها این زن از جمله تهی دستان است نه پولیس و قاضی و زندانبان .

در همین راستا معترضان «اشغال والستریت» تلاش می ورزند تا ادبیات شان رنگ و بوی فرا طبقاتی داشته باشد و بدون اشاره به تخصیص طبقاتی میان اقشار و طبقات اجتماعی عمدتاً از ادبیات حاکم بر جامعه امریکا استفاده می کنند که در آن به جای زحمتکشان و محرومان از امریکائیان سختکوش تمجید می شود. این سختکوش می تواند میلیاردری هم باشد که برای ثروت اندوزی شب از روز نشناسد یا هم وزیر دفاع در آستانه حمله به افغانستان یا عراق. اما زحمتکش کسی است که برای تهیه حداقل مایحتاج باید حداکثر نیرو و توان خود را به ثروتمندان بفروشد. از همینجاست که وقتی جامعه به دو اردوگاه حاکم و محکوم تقسیم می شود، این دو اردوگاه با هم متخاصم اند نه همسایه.

امریکا از سال ۱۸۸۵ به این طرف بزرگ ترین اقتصاد و نیروی نظامی جهان است و حداقل سه بحران بزرگ اقتصادی را پشت سر گذاشته، و پیوسته بر تعداد پایگاه های نظامی خویش در سراسر جهان افزوده است. این کشور در طول تاریخش یک روز را هم بدون جنگ پشت سر نگذاشته است. مجموعه قروض خارجی این کشور با اجتماع بیمارش به پانزده تریلیون دالر می رسد. با این همه با آموختن از تجارب انقلاب های بزرگ قرن بیستم، زنجیر چنین قدرت عظیم نظامی و اقتصادی باید در ضعیف ترین حلقه هایش از هم بگسلد که این حلقه های ضعیف در افغانستان، عراق، پاکستان، یمن، سومالی، لیبیا و امریکای جنوبی است نه در والستریت.